



منصب خليفة الخلفاء در دوره صفوی



محمد علی رنجبر

خواهد شد و در پایان بازنویسی دو سند جدید می آید.



۱- مهمترین آگاهیهای ما از منصب خلیفه الخلفاء در چارچوب سازمان اداری، از متون اواخر دوره صفوی و حتی پس از دوره صفوی است از این رو آنچه که پیرامون وظایف، اختیارات و جایگاه خلیفه الخلفاء گفته اند به دوران ضعف این منصب باز می گردد^(۲). در تذکره الملوک مهمترین وظیفه خلیفه الخلفاء، اداره «توحیدخانه» ذکر می شود که در آنجا افزون بر «ذکر کلمه طیبه لاله الا الله به طریق ذکر جلی»، برای درویشان «نان و حلوا و طعام» فراهم می نماید. البته وظیفه «امر معروف و نهی از منکر» وی نیز برقرار است، که به همراهی «دو نفر خلیفه و خادم باشی، و چند نفر عمده توحیدخانه» صورت می گیرد. اگرچه میرزا سمیعا پیشینه این منصب را به زمان شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی (وفات ۷۳۵) می رساند^(۳) اما توصیفی که از این منصب می شود به دوره دوم حکومت صفوی از عیسی یکم تا پایان حکومت صفوی (۹۹۵-۱۱۳۵) - و ایام ضعف صفویان اختصاص دارد.

در «دستورالملوک»، افزون بر امور توحیدخانه، به اختیار خلیفه الخلفاء در تعیین «خلیفه و مرشدی که به ... ایلات و احشامات ولایت به جهت ارشاد خلایق و امر به معروف و نهی از منکر» فرستاده می شود، اشاره دارد و می افزاید تنها اوست که می تواند «تاج» را که نشانی از «کسوت» شیخ صفی است بر سر کسی بگذارد و در سلسله مراتب طریقت صفوی وارد کند^(۴).

حکومت صفوی (۱۱۳۵-۹۰۷ ه. ق / ۱۷۲۲-۱۵۱۰ م) بر بنیاد باورهای متصوفانه استقرار یافت. رهبران صفوی در روند قدرت گیری به عنوان «مرشد کامل» از سرسپردگی و تصورات الوهیت صفویان برخوردار بودند، و افزون بر این، از تشکیلات طریقت صفوی جهت رهبری و هدایت پیروانشان در طوایف مختلف، عمدتاً ساکن در آسیای صغیر، استفاده کردند. این تشکیلات تا پیش از رسمیت حکومت صفویان، تحت فرمان شیخ صفوی و پس از رسمیت این حکومت، تحت فرمان شاه صفوی قرار داشت، و همو، تمام مفاهیم، ارزشها، مسئولیتها و اختیارات مقام مرشد کامل را به جانشین خود، در سازمان طریقت، یعنی خلیفه الخلفاء، واگذار کرده بود.

جایگاه و اهمیت منصب خلیفه الخلفاء به موازات اهمیت صفویان متغیر بود. صفویان و سازمان تصوفی در دوره «نهضت» صفویان - بطور خاص از زمان جنید تا اسماعیل یکم - مهمترین جایگاه و نقش را داشت، اما با آغاز دوره «حکومت»، روزه روز از نقش و اهمیت آن کاسته شد. این کاهش، علل گوناگون داشت؛ عدم انطباق^(۱) سازمان تصوفی با سازمان دیوانی، در آغاز دوره «حکومت»، یکی از علل بود، و رشد قدرت فقیهان، بویژه از زمان تهماسب یکم (۹۸۴-۹۳۰) و در درازای حکومت صفوی دیگر علت مهم است که در مجموع، روند «تصوف زدایی» را در دوره صفوی موجب شد و سازمان تصوفی را از مراکز قدرت دور کرد.

در این نوشتار، نخست بر اساس منابع تاریخی درباره منصب خلیفه الخلفاء و سیر تاریخی آن در دوره صفوی مطالبی ارائه می شود. سپس، بر مضمون چهار سند - دو سند که پیش از این به چاپ رسیده و دو سندی که برای نخستین بار بازنویسی می شود - موجود نگاهی تطبیقی

مینورسکی* شغل خلیفه‌الخلافا را به مانند «دفترخانه‌ای» برای انجام امور صوفیه می‌داند، و می‌افزاید، خلیفه‌الخلافا «به منزله نایب و استاد شاه» بود و بر این اساس، نمایندگان را به ایالات می‌فرستاد. شاه با این منصب نه تنها بر قزلباشان صفوی نظارت می‌کرد بلکه بر تشکیلات گسترده پیروان در قلمرو حکومت عثمانی نیز تسلط داشت (۵).

بررسی منابع تاریخی دوره صفوی، شناخت عینی از این منصب به دست می‌دهد. بر این اساس، خلیفه‌الخلافا یکی از اعضای گروه «اهل اختصاص» بود که نقشی موثر در هدایت و رهبری جنبش صفوی، بویژه از زمان ریاست طریقت اسماعیل صفوی تا آغاز حکومت وی (۹۰۷-۸۹۹)، داشتند. این زمان یکی از بحرانی‌ترین ایام فعالیت صفویان بود. اعضای هفت نفره اهل اختصاص و از آن جمله خلیفه‌الخلافا در تمامی مسایل و مشکلات این دوره در کنار اسماعیل صفوی بودند و با نظرات و اقدامات خود زمینه نجات طریقت صفوی و استقرار حکومت را مهیا ساختند. برای نمونه به سخن خواندمیر در متن زیر توجه کنید:

«آن حضرت [اسماعیل صفوی] عزم سفر ... حزم کرده در خلوتی خاص با زمره اهل اختصاص مانند ... عبدی بیک توأچی و حسن بیگلر و خلیفه‌الخلافا و غیرایشان از اعیان امرا قرعه مشورت در میان انداخت و فرمود که چون بسبب وفور سپاه و استعداد اهل خلاف و عناد توقف درین ولایت [اردبیل] از رعایت طریقه حزم دور است آیا روی توجه به کدام جانب آوریم [؟]» (۶).

در همین راستا، زمانی که رستم آق قویونلو در نامه‌ای به کارکیامیرزاعلی حاکم لاهیجان از او تحویل اسماعیل صفوی را درخواست می‌کند، حسین بیگلر و خلیفه‌الخلافا با نگرانی از امریکیا می‌پرسند که «ای خداوند شما را چه به خاطر می‌رسد از این نامه نوشتن [؟]»، و از وی می‌خواهند در پاسخ نامه، حضور اسماعیل صفوی را در گیلان انکار کند (۷). جایگاه مشورتی خلیفه‌الخلافا، همان گونه که پیش از این آمد، به عنوان یکی از اعضای گروه رهبری (اهل اختصاص) نهضت صفوی مورد توجه بود، چنان که پس از عزیمت اسماعیل و همراهان از گیلان، و با توجه به اخباری که از آمادگی علی بیک چاکرلو، حاکم اردبیل می‌رسید، اسماعیل از بزرگان و از جمله خلیفه‌الخلافا خواست که «در اختیار سفر و حضر» با آنها «مطارحه» کند (۸).

خادم بیک صاحب منصب خلیفه‌الخلافا، در گروه «اهل اختصاص» بود. و از سال ۹۱۴ هـ. ق حکومت عراق عرب و تمشیت مهم مزارات ائمه گرام» به او داده شد (۹).

از دیگر خلفای پرآوازه اسماعیل یکم صفوی (حکومت ۹۳۰-۹۰۷)، نورعلی خلیفه روملو بود که در سال ۹۱۸ به «ولایت روم» (امپراتوری عثمانی) اعزام شد. هدف از گسیل وی «جمع آوردن صوفیان اخلاص شماره بود. با رسیدن نورعلی خلیفه، «از صوفیان روم و مریدان آن مرز و بوم، قرب سه چهار هزار سوار با خانه کوچ به وی ملحق شدند. در نبردی که روی داد نورعلی خلیفه پیروز شد و در ارزنجان که به «تیول او مقدر

بوده» (۱۰) مستقر شد.

صاحبان عنوان خلافت در مناصب مختلف فعالیت می‌کردند. در دوره شاه تهماسب یکم (۹۸۴-۹۳۰) صوفیان خلیفه روملو حکومت مشهد داشت با حمله ازبکان به هرات، در سال ۹۴۱، از او درخواست کمک شد (۱۱). حضور صوفیان خلیفه در هرات با «تحصیل مال و اخذ مال» بی‌رویه همراه بود و موجب شد که مردم را «بر خاک مذلت» بنشانند (۱۲). و چون خبر «ظلم صوفیان خلیفه» به تهماسب یکم رسید او را از «امارت» عزل کرد (۱۳). حسن بیک روملو در ذکر ویژگیهای او می‌نویسد:

«... اصلش از شهر سیواس بود ... چهار هزار و هشتصد ازبک را در جنگ به قتل آورده بود. در روز دوشنبه و سه‌شنبه و جمعه، از ایام هفته، دوازده من قند به جهت حلوا، و چهل من عسل به جهت حلوا، و دویست کله قند و دوازده گوسفند مع پیراق، و دو هزار دینار در راه دوازده امام صرف می‌کرد» (۱۴).

دیگر صاحب عنوان خلیفه، شاهقلی خلیفه ذوالقدر، «مهردار خاصه شریفه» بود و این در حالی است که منصب «ایشیک آقاسی باشی» (۱۵) را پیش از این داشت. شاهقلی خلیفه از بزرگان طایفه ذوالقدر بود (۱۶). و در حوادث بزرگی در دوره تهماسب نقش ایفاء کرد. چنان که او به همراهی یکی از بزرگان طایفه روملو، سام میرزای سرکش را به «نوید مرحمت شاه» امیدوار کردند و نزد تهماسب آوردند (۱۷). به همین ترتیب، در جریان مخالفت القاس میرزا حاکم شیروان با تهماسب، شاهقلی خلیفه به اتفاق جمعی دیگر از صاحب منصبان، و مادر القاس میرزاروانه شیروان شدند، و در ملاقات با القاس میرزا، «وی را سوگند دادند که دیگر قدم از جاده اطاعت بیرون» نهد (۱۸). افزودنی است که شاهقلی خلیفه الکاء قم را داشت (۱۹). پس از وی نیز پسرش، علی قلی، «منصب مهاداری و الکای قم» را در اختیار گرفت (۲۰).

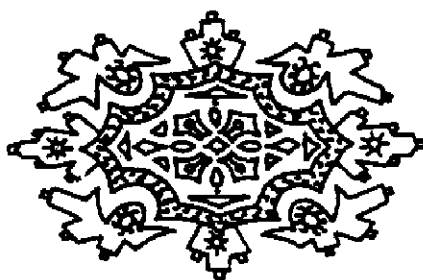
در سال ۹۷۷ تهماسب تصمیم گرفت که به واسطه «ظلم و تعدی» برخی امرا در «تیولات» ایشان تغییراتی بدهد. در این تغییرات، ولی خلیفه شاملو «حاکم قم و اردستان» عزل شد و «الکای مغانات [مغان]» به وی اعطاء شد (۲۱). بار دیگر در سال ۹۸۱ «ایالت مشهد» را به نام او کردند (۲۲).

در منابع، از مناصب و ماموریت‌های دارندگان عنوان خلیفه به تعداد سخن به میان آمده است که از سونی بیانگر اهمیت جایگاه این افراد است، و از سوی دیگر، نشانه‌ای است از تشریفاتی بودن دست کم، عنوان خلیفه در مقاطعی از حکومت صفوی. در این راستا، قاضی احمد قمی از کبه خلیفه نام می‌برد، که منصب «مهدار»ی داشت، و افزون بر این، در ماموریتی از سوی تهماسب، به سفارت ازبکان رفت. او در «تشیع و صوفی‌گری مشهور بود [و] با هیکل و هیبتی عجیب» برای وظیفه «ایلدچی‌گری» مناسب تشخیص داده شد؛

* - Minorsky

اسدالله اصفهانی، متولی آن آستان ملائک آشیان متوط و مربوط فرموده‌ایم
مجهود و مبدول مرعی داشته به رای شرع‌آرای او و مقتضای شرع شریف
عمل نماید (۳۰)».

حسین قلی خلیفه روملو در حکومت اسماعیل دوم (۸۵-۹۸۴)
منصب خلیفه‌الخلفایی داشت. او در دوره تهماسب یکم به این منصب
منصوب شد و به تعبیر اسکندربیک منشی اگرچه: «میر صاحب نقاره و علم
نیود اما بقایت معتبر و مشید و مشارالیه بود طایفه صوفی که از دیار بکر و
هر طرف روم بپایه سریر اعلی جمع آمدند همگی تابع او بودند» (۳۱)».

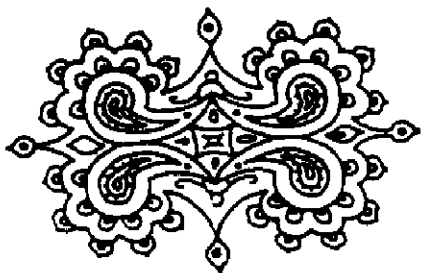


«که خلیفه به صولت تمام و هیبت مالاکلام در مجلس سلاطین توران
[ابوسعیدخان] در آمد ... و تبلیغ رسالت به جای آورد، کتابت [تهماسب] ...
بوسیده به دست خان داد. عبید لثیم [زیک] آن کتابت کریم را، بعد از
مطالعه، شق فرمود. خلیفه* متهور اصلاً بیم نکرده شمشیر و معجر را
بیرون آورده نزد عبیدخان بر زمین نهاد ... [عبید خشمگین شد و خواست]
که شمشیر را بر خلیفه زند ... چون که خلیفه را آتش صوفی‌گری مشتعل
شده بود سخنان درشت به روی عبیدخان گفت ...» (۲۳)».

به خوبی «صوفی‌گری» و سرسپردگی که، دارنده عنوان «خلیفه»، در
سخن قاضی احمد آشکار است. در ادامه از دارندگان عنوان «خلیفه» چنین
یاد می‌شود: محمد خلیفه شاملو صاحب منصب «قورچی باشی» (۲۲)
(۹۴۰)، پیرسلطان خلیفه دارنده منصب «والی» قزوین (۲۵) (۹۴۶)، خلیفه
اسدالله اصفهانی «متولی آستانه مقدسه» رضوی (۲۶) (۹۷۰)، و خلیفه
انصار «حاکم» قراچه‌باغ (۲۷)».

اگرچه آگاهی‌های دقیقی از منصب خلیفه‌الخلفایی برخی از افراد ذکر
شده در بالا در دست نیست اما عنوان «خلیفه» دست کم نشانگر حضور
آنها در سلسله مراتب منصب خلیفه‌الخلفایی است. افزودنی است که
«خلیفه» برگزیده و نماینده خلیفه‌الخلفا در میان طوایف و ایالات بود، که به
نوبه خود دست نشانده‌ای با عنوان «پیر» داشت (۲۸). هم چنان که از
مطالب بالا برمی‌آید، بسیاری از این خلیفه‌ها، ضمناً به سمت «حاکم» ایالت
نیز منصوب می‌شدند. و برحسب ضرورت، وظیفه سپاهگیری را هم به
عهده می‌گرفتند، و در نبردها شرکت می‌کردند. برخی از آنها نیز
صاحب مناصب خاص نظامی چون «قورچی باشی» بودند، همان‌گونه که
تعدادی وظیفه ایلچی‌گری، مهمانداری، و یا نگاهبانی قلعه (۲۹) را داشتند.
افزون بر این، وظیفه اصلی و مهم این منصب، پس از استقرار حکومت
صوفی، به اجرای احکام دینی و بازداری از منهایت شرعی اختصاص
داشت. در این مورد در فرمانی از شاه تهماسب یکم، در مورد وظیفه خلیفه
اسدالله اصفهانی، به حاکم جدید مشهد می‌نویسد:

«در اجرای احکام و اوامر شرعیه و دفع و رفع مکاره و مناهی که به
عهده اهتمام سیادت و نقابت پناه شیخ‌الاسلام معزالسلاطین و القابله خلیفه



حسین قلی خلیفه روملو، در درگیری‌های پس از مرگ تهماسب یکم
(۹۸۴) از اسماعیل میرزا حمایت کرد در حالی که همزمان خلیفه انصار
قراغلو فرمانده قلعه قهقهه تمایل به هواداری از حیدر میرزا، رقیب
اسماعیل در جانشینی، داشت (۳۲). اسماعیل دوم، که دوره طولانی بیست
ساله زندان را سپری کرده بود، به تمام بستگان و صاحب منصبان عالی‌رتبه
دوره پدرش (تهماسب) ظنین بود. از این رو در مورد حسین قلی خلفا نیز
در صدد برآمد که میزان وفاداری و همراهی او را بسنجد. اعطای منصب
«وکیل حضرت» که شباهتی به مفهوم قدیمی «وکیل» داشت، در واقع،
تلاشی بود جهت اظهار و تحکیم تبعیت محض مرید از مرشد کامل (شاه)
؛ موردی که پس از جنگ چالدران (۹۲۰) در میان قزلباش شدت بی‌اعتبار
شده بود. به گفته سیوری*، حسین قلی خلفا از سوتی جایگاه و قدرت
درخور منصب خلیفه‌الخلفا در دوره متقدم صفویان را در نظر داشت، و از
سوی دیگر، ظاهراً سرسپردگی کامل و مرسوم در آن زمان را از یاد برده
بود، به این جهت، اسماعیل خاطر نشان کرد که او در جایگاه «مرشد کامل»
می‌تواند حتی خلیفه‌الخلفا را به اتهام ناصوفی‌گری، «مردود» (۳۳) شمارد.

نصراً فلسفی بر این نظر است که مقام خلیفه‌الخلفا تا زمان عباس یکم
(حکومت ۱۰۳۵-۹۹۵) از مقامات بزرگ بود که «نایب مرشد کامل» (شاه)
محسوب می‌شد و همه صفویان اطاعت احکام او را، مانند احکام شاه، لازم
و فرض می‌دانستند. اما عباس یکم از قدرت و نفوذ آنها کاست، تا آنجا که

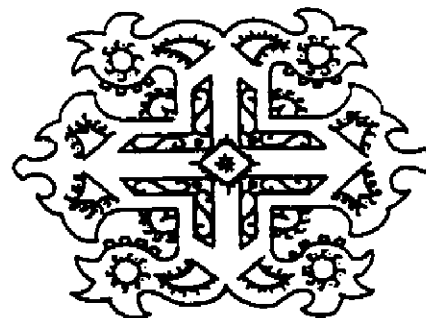
* - در این نوشتار، تکیه‌ها از نگارنده است.

کارشان از «ملازمت و نگاهبانی شاه به جاربوب‌کشی عمارت دولت خانه و درباری و دژخیمی و امثال آن رسید» (۳۴).

دشمنی عباس یکم با صوفیان به حادثه سال ۹۹۸ باز می‌گردد، زمانی که پدرش شاه محمد خدابنده (حکومت ۹۹۵-۹۸۵) زنده بود اما پادشاهی در اختیار او (پسر) بود. و همین نکته موجب اغوا و تحریک عده‌ای از صوفیان هواخواه شاه محمد خدابنده شد که «وجود پدر ... مانع ارشاد پسر [عباس یکم] می‌شود و به نشانه اعتراض «حلقه ذکر» برپا کردند. عباس یکم با آگاهی از مقصود صوفیان، از آنان خواست که نمایندگان «زبان‌دان» جهت گفتگو نزد او بفرستند. عباس یکم؛

«بعد از احضار هر سه [نمایندگان صوفیان] و مکالمه دو کلمه، بدون گفتن کلمه سوم، حکم به گرفتن هر سه نمود و بلا تامل حکم بقتل فرمودند و یکی را به دست مبارک خود به یک شمشیر کشتند چون مفتن او بود ... و اهل حلقه [= صوفیان] بی آنکه کفش بپوشند متفرق شدند و این نقشه بر طرف شد» (۳۵).

حادثه صوفیان قراچه‌داغ در زمان عباس یکم نیز نشان از تلاش وی جهت کاستن از نفوذ و قدرت صوفیان دارد، که در راستای سیاست تمرکزگرایی وی بود؛ شاهوردی خان پسر خلیفه انصار که از «زمره خلیفه‌زادگان» بود و در زمان اسماعیل یکم حکومت قراچه‌داغ داشت در



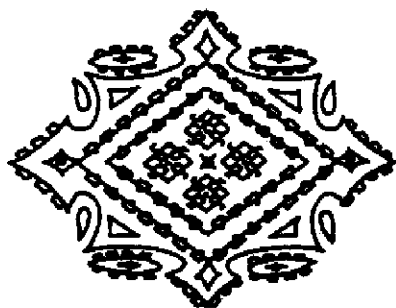
جریان تصرف تبریز از سوی عثمانی «نیل بی‌دولتی بر رخسار سلسله خود کشیده بطرف رومیان [عثمانی] میل نموده، و تاج دوازده ترک اثنی عشری از سرانداخته، مجوزه رومیانه پوشیده» بود و پسر خود را نزد جعفر پاشا نماینده حکومت عثمانی در تبریز فرستاد و «اکثر اعیان صوفیه» را «تکلیف [به] اطاعت» از حکومت عثمانی کرد، در حالی که در میان صوفیان «طریق ارادت و آداب پیر مریدی آن است که ارباب اخلاص، در شدت و رخا، دست از دامن مرشد کامل باز نداشته به انواع بلایا صابر باشند و رضای مرشد کامل را بر اغراض دنیویه راجع دانند». به هر روی، شاهوردی خان به کیفر این «امر شنيع» در همان زمان کشته شد، اما ظاهراً این خیانت در نظر عباس یکم چنان زشت می‌نمود که پس از گذشت سالها باز دستور «تحقیق و تشخیص» در آن حادثه را صادر کرد. از این رو، حاکم قراچه‌داغ

به اتفاق محمدقلی خلفای روملو، صاحب منصب خلیفه‌الخلفایی، مامور «تمیز و تحقیق» شدند. اگرچه اکثر صوفیان خاین که در آن «وقت روسیاهی» کرده بودند و «روی از مرشد کامل برتافته بودند، سزای عمل یافته به دیار عدم شتافته بودند» اما جمعی؛

«از خلیفه‌ها و صوفیان که [هنوز] در حیات بودند به قتل درآمده به جزای عمل رسیدند و غرض اصلی [از این تحقیق و کیفر] آن بود که من بعد آن طبقه [صوفیان] از دایره صوفیگری خارج بوده صوفی از ناصوفی متمیز بوده باشد» (۳۶).

علیرغم کاهش قدر و منزلت صوفیان، در زمان عباس یکم، آنها در نظر عامه مردم محترم و مقدس بودند، و به «مقام و قدرت روحانی» ایشان اعتقاد داشتند. چنان که «لقمه‌ای از طعام مخصوص آنان را شفای دردهای خود می‌پنداشتند» و حتی سران دولت صفوی و صاحب منصبان، با کمال عقیده و ایمان، طعام صوفیان را «شفابخش و متبرک» تلقی می‌کردند. و براین اساس خلیفه‌الخلفا در این زمان یک نوع مقام «روحانی درباری» بود که در روزهای عید با دیگر صوفیان در «بارگاه شاهی» حاضر می‌شد، و با «کاسه نباتی» که در دست داشت نزدیک شاه می‌رفت، و عید را تبریک می‌گفت. شاه «حبه نباتی» از کاسه برمی‌داشت و در دهان می‌گذاشت اعیان و سران دولت نیز هر یک «حبه‌ای بر می‌گرفتند و با احترام بر سر و چشم می‌نهادند و می‌خوردند». گاه همین بزرگان و سایر مردم برای طلب بخشش و آمرزش نزد خلیفه‌الخلفا می‌رفتند و پیش او «به زانو» در می‌آمدند او نیز، به «تکبر» با عصائی که در دست داشت چند ضربت بر شانه و پشتشان می‌زد، و به این ترتیب «گناهانشان» را می‌بخشید. این عمل را «اعتراف» می‌گفتند (۳۷).

در عین حال، در دوره عباس یکم، به دارندگان عنوان «خلیفه» برمی‌خوریم که حکومت ولایات داشتند. اسکندریک ترکمان در این مورد می‌نویسد: از امیران طایفه شاملو، فولاد خلیفه حکومت ولایت همدان داشت و سلیمان خلیفه، از همان طایفه، حاکم استراباد بود، که عزل شد، و در «درگاه معلی» و در زمره دیاریان قرار گرفت. به همین ترتیب، از امیران طایفه ذوالقدر، محمد خلیفه حاکم استراباد بود و شاهقلی خلیفه به حکومت «لار و بحر فارس» منصوب شد. از امیران طالش، الیاووت و



ابراهیم خلیفه در چخخور سعد الکاء داشتند، و از طوایف کرد نیز، قلیچ خلیفه بازوکی از امیران چخخور سعد به شمار می آمد^(۳۸). ولی به طور کلی، در دوره دوم حکومت صفوی، منصب خلیفه الخلفای در فهرست مشاغل و مناصب عالی رتبه به حساب نمی آمد چنان که، شاردن* در فصل مناصب و مقامات، نامی از این منصب به میان نمی آورد^(۳۹).

از آنچه آمد، می توان به کوتاهی به نتایج زیر اشاره کرد:

۱- خلیفه الخلفا از صاحب منصبان عالی رتبه و موثر در رهبری نهضت صفوی و سپس حکومت صفوی در زمان اسماعیل یکم بود.

۲- به تدریج دارندگان عنوان خلیفه الخلفایی و خلیفه مشاغل و مناصب مهمی چون حکومت ایالات، ایشیک آقاسی باشی، ایلچی گری (سفارت) را در اختیار گرفتند و عنوان خلیفه تحت الشعاع این مناصب قرار گرفت.

۳- با کاهش اهمیت تصوف و صوفیان در حکومت صفوی، اجرای احکام شرعی از وظایف مهم خلیفه الخلفا شد.

۴- علی رغم کاهش شدید قدرت خلیفه الخلفا در دوره عباس یکم، اهمیت معنوی و روحانی آنها تا پایان حکومت صفوی باقی ماند.



۲- درباره منصب خلیفه الخلفا دو فرمان یا «شجره»^(۴۰) تاکنون به چاپ رسیده است: نخست «فرمان شاه طهماسب صفوی به مولانارضا الدین محمد» است و دوم «فرمان خلیفه الخلفا سید ابراهیم از شاه سلطان حسین صفوی»^(۴۱). در ادامه این نوشته، دو فرمان نیز برای نخستین بار بازنویسی می شود. این دو فرمان به ترتیب در تاریخهای ۱۰۶۷ و ۱۰۹۹ صادر شده اند و به دوران عباس دوم (۱۰۷۷-۱۰۵۲) و سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷) تعلق دارند. در اینجا نگاهی تطبیقی به مضمون این چهار سند خواهیم داشت که در زمان چهار تن از شاهان صفوی صادر شده اند و در این نگرش، به مواردی چون، نحوه واگذاری منصب، علت واگذاری، وظایف، و مواجب خلیفه توجه شده است.

در هر چهار سند واگذاری منصب خلیفه براساس توارثی، از پدر به پسر، یا به یکی از بستگان نسبی، صورت گرفته است: در سند دوره تهماسب یکم آمده: «مولانا کمال الدین عبدالسلام علوی صورت استحقاق و استمهال والد خود را... عرض کرد منصب خلافت محال... بدو شفقت» فرمودیم در سند دوره عباس دوم^(۴۲) آمده: «خلافت و رفعت پناه میرمحمد قاسم ولد مراد خلیفه کلگیری که اباعن جدده خلیفه و خلیفه زاده و از جمله صوفیان و معتمدان دودمان خلافت نشان است» منصب خلافت واگذار شد. در سند دوره سلیمان^(۴۳) در این خصوص نوشته شده: «چون در این وقت خلافت و رفعت پناه بابر خلیفه ولد مرحوم خلیفه محمد قاسم کلگیری به درگاه جهان پناه آمده شجره مطاعه... ما [سلیمان] که بر طبق

* - Chardin

شجرات... سلاطین ماضیه... [و] جد بزرگوارم [احتمالاً اسماعیل یکم] در باب خلافت محال و جماعت... که به آبا و اجداد مشارالیه مفوض بوده... استدعا نموده که خلافت مزبور به دستور والد به مشارالیه شفقت شود» و سرانجام در سند دوره شاه سلطان حسین (۱۱۳۵-۱۱۰۵) اشاره شده که: «چون در این وقت... سید ابراهیم خلیفه برادرزاده سید میرزاخان به درگاه جهان پناه آمد... و شجره مطاعه نواب خاقانی... در باب... [این] که عم او فوت شد و اولادی از او نمانده و بر طبق ادعای خود محضر با بهر یوزباشیان مشعر بر استحقاق و قابلیت مومی الیه ظاهر ساخته» منصب به او واگذار شد.

در استدلال نصب خلیفه، در سند دوره تهماسب، با بیان این نکته که شاه خلیفه خداوند در روی زمین است، پس «لازم» است که «خلفاء دین دار شریعت شعاره را منصوب کند. اما در دو سند دوره سلیمان و سلطان حسین صفوی با ذکر این مورد که «اقراب... طرق... طریق قویم و مسلک مستقیم حضرات مشایخ عظام کرام صغیه صفویه است... لاجرم جهت دلالت و هدایت اصحاب جهالت نصب خلفاء دین دار... بر ذمت... مرشدانه واجب و لازم... است»^(۴۴).

در هر سه سند دوران تهماسب، سلیمان، و سلطان حسین به «طالبان» و «عموم سکنه» توصیه شده که افراد مورد اشاره را «خلیفه خود و نصب کرده [شاه] دانسته و از آنها اطاعت کنند. افزون بر این، در سند دوره شاه سلطان حسین تأکید می کند که: «اوامر و نواهی مشروعه او [خلیفه] را مطیع و مقاد باشند و اصحاب طریقت و درویشان تکایا و زوایا بر نهج مسطوره عمل نموده از سخن [ی]... که در باب آداب مشایخ، گوید بیرون نروند».

آنچه که در باب وظایف خلیفه در این اسناد آمده، تفاوت قابل توجهی دیده می شود. در دو سند دوران سلیمان و سلطان حسین صفوی که به دوره متاخر صوفیان تعلق دارد این وظایف مفصل تر ذکر شده که در متن بازنویسی شده سند دوره سلیمان در همین نوشته می توان دید. اما در سند دوره تهماسب یکم که به دوره متقدم صفوی بازمی گردد به کوتاهی و اختصار به نکات زیر اشاره می رود:

۱- امر به معروف و نهی از منکر

۲- «دوام ذکر و احیای لیالی شریفه»

۳- «ترویج و تنسیق مساجد و مدارس و تکایا و زوایا و بقاع الخیر»

۴- «کسر آلات محرمه و منع و زجر فسقه و فحیره و مبتدعه»

۵- «منع اجناب از رویت عسورات، [و] تخریب عسرات نامشروع»^(۴۵)

نکته پایانی، در خصوص میزان مواجب خلیفه الخلفاست که سند دوره عباس دوم صرفاً بدین منظور صادر شده است. در این سند، میزان مواجب سالیانه «هفت تومان و یک هزار و دویست و چهار دینار... از بابت مالوجهات و وجوهات کلیدی [است]... که در زمان... خاقان [اسماعیل یکم]... به تیول» اجداد خلیفه مورد نظر در سند داده شده است. در همین مورد، در «دستورالملوک» میزان دریافتی خلیفه در زمان شاه سلطان حسین

مبلغ یکصد تومان مراجب و تیول ... که برآوردی تیول و همه ساله و طلب
دفتری دوست و هشت [تومان] می‌شده. بیان شده است (۴۶).

۳- اسناد:

الف - سند خلافت محمد قاسم خلیفه در زمان عباس دوم صفوی، سجع: [بنده شاه ولایت عباس ثانی، اللهم صلی علی النبی و الوصی والسبطين و السجاد والباقر و الصادق و الکاظم والرضا والنقی والنقی والحسن والمهدی] (۴۷)

[تاخوانا] آنکه بنا بر عنایت بی‌غایت شاهانه، و شفقت بینهایت پادشاهانه، درباره خلافت و رفعت پناه میر محمد قاسم خلیفه ولد مراد خلیفه کلپیری که ابا عنجد خلیفه و خلیفه زاده و از جمله صوفیان و معتقدان دودمان خلافت نشان است از ابتدای [تاخوانا: دو ماهه] پیچی نیل مبلغ هفت تومان و یک هزار و دوست و چهار دینار حسب الظهر از بابت مالوجہات و وجوہات کلپیر من اعمال تومان مشکین که در زمان اعلیحضرت خاقان جنب مکان علیین آشیانی به تیول رستم خلیفه و بعد از [۱] و در وجه مراد خلیفه والد مشارالیه مقرر بود، و در ثانی الحال به تیول شاهقلی خلیفه [تاخوانا] زاده خلیفه مزبور مقرر شده بود و فوت شده، به تیول خلافت و رفعت پناه مومی‌الیه شفقت و مرحمت فرموده ارزانی داشتیم. کدخدایان و رعایای [محال مزبوره، خلافت و رفعت پناه مشارالیه را تیولدار خود دانسته، سال به سال مالوجہات و وجوہات و حقوق دیوانی خود را بلاقصور و انکسار و اصل ساخته چیزی موقوف ندارند، و قضایای سانحه متعلقه به تیولدار را به مشارالیه رفع نمایند که غوررسی نموده [تخصیل رسای] حکام و تیولداران و داروغکان و ملککان و کلانتران و عمال تومان مشکین خصوصاً کلپیر مدخل در تیول خلافت و رفعت پناه مشارالیه ننموده پیرامون نگردند. مقرر آنکه خلافت پناه مشارالیه از فرار یک تومان جمع یک نفر سواره مکمل که مجموع موازی هفت نفر بوده باشد در جمیع یساقها (۴۸) بدستوری که در زمان اعلیحضرت خاقان رضوان مکان علیین آشیانی خلیفه‌های کلپیر و بعد از آن والد او حاضر، و به لوازم جانشانی قیام نمایند. ارباب دیوانی هر ساله حکم مجدد طلب ندارند و چون پروانچه به مهر مهر آثار اشرف رسد اعتماد نمایند تحریراً فی ۲۰ شهریور ربیع الاول ۱۰۶۷.



ب - فرمان خلافت بابر خلیفه در دوره شاه سلیمان صفوی، سجع مهر: [حسبی الله - بنده شاه دین سلیمان است. جانب هر که با علی نه نکوست هر که گو باشد من ندارم دوست هر که چون خاک نیست بر در او گر فرشته است خاک بر سر اوست]

الحمد لله الذی خلق آدم و اصطفاه لخلافته فی خلیفته و بعث الانبیاء و الاوصیاء هادیا لمموم تریبه و یقبل التوبه عن عباده لقبول حسن و نور قلوب اهل الاتقان بلوامع الاذکار فی السر و العلن و صلواته و تسلیماته التامات الزاکیات الوفیات علی خیر خلقه و مظهر حقه سیدالاولین و الآخرین و خاتم الانبیاء والمرسلین و علی اسدالله الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب مظهر المعجائب و مظهر الغرائب امیرالمومنین و امام المتقین و یعسوب الدین و قاتل الکفره و المشرکین سیدالاصیاء و سندالاصیاء المنصوص بالخلافة من

خالق الارض و السماء [ناخوانا] و علی اله الاخيار الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا. اما بعد بر رای ارباب الباب و اصحاب آداب و سالکان طریق اتقان (۴۹) و شاریان رحیق (۵۰) عرفان پوشیده و مستور نیست که از طرق مختلفه اهالی الله و سبیل متنوعه رجال لاتلهیهم تجارة ولا یبیع عن ذکر الله اقرب و اسوی طرق ابوی بسوی مقصد اصلی طریق قویم (۵۱) و منهج (۵۲) مستقیم حضرات مشایخ عظام کرام صفیه صفویه حقوایبالانوار القدسیه است و وجهه دلالت و هدایت ارباب جهالت و غوایت (۵۳) نصب خلفاء دین دار و تعیین امناء پرهیزکار در هر قطری از اقطار بلاد مسلمین و هر مصری از امصار عباد مومنین بر ذمت همت و الا نهمت مرشدانه واجب و لازم و فرض مستحتم (۵۴) است که لب تشنگان بوادی ضلالت [را بر حمة توبه] و انابت ترغیب و دلالت نماید و چون در [این وقت خلافت و رفعت پناه بائر خلیفه ولد مرحوم خلیفه محمد قاسم کلیبری بدرگاه جهان پناه آمده شجره مطاعه نواب کامیاب همایونی ما را که بر طبق شجرات عالیات سلاطین ماضیه انارالله براهینهم و شجره متبرکه نواب خاقان رضوان مکان جد بزرگوارم طاب ثراه در باب خلافت محال و جماعت مذکوره ذیل که بآباء و اجداد مشارالیه مفوض بوده و از جمله ایشان مراد خلیفه ولد رستم خلیفه در روز یورش ایروان مردانگی و جانفشانی نموده بر چم تفنگ مقتول شد [نام چند محل و جماعت بشکل ناخوانا آمده است]... و این معنی علاوه سایر خدمات و جانفشانیهای سابق مشارالیهم گشته باسم قاسم خلیفه والد او شرف صدور یافته ابرار و [ناخوانا] استدعا نموده که خلافت مزبور بدستور والد بمشارالیه شفقت شود ایجاباً لمسؤله و انجاها خلافت محال و جماعت مزبوره و لوازم امر خلافت را بدستور معمول قدیم بر ظهور ارادت و حسن عقیدت و دولتخواهی او و جانفشانی آبا و اجداد خلافت پناه مشارالیه به او شفقت و مرحمت فرموده ارزانی داشتیم که طالبان خود را کماکان بعد از تحقیق حال و تنقیح (۵۵) استحقاق و استمهال (۵۶) بتاج و هاج (۵۷) سرافراز نموده ایشان را بولایتی [ناخوانا] و [ناخوانا] و جمیع مفروضات و مسنونات (۵۸) عبادات و طهور و اغتسال و اقامت صلوات خمس و اداء زکوات و خمس و صوم شهر رمضان و حج بیت الحرام و عمره و زیارت مدینه طیبه [ناخوانا] و ایتاء حق یوم الحصاد (۵۹)، و ماعون (۶۰)، و حق معلوم للسانل و المحروم، و اصطناع (۶۱) معروف، و اطعام طعام، و قرض حسن و صلح ارحام و عدل و احسان و توفیه مکیال (۶۲) و میزان و تبر و الدین و دوام اذکار و قیام لیل و صیام نهار و مکارم اخلاق و محاسن اطوار و سایر طاعات و عبادات، ترغیب و تحریض، و از محرمان افعال و منهیات اقوال و شرک بالله و انکار ما نازل الله و حق [ناخوانا]: آل رسول الله و قتل ناحق و اکل میتة و دم و لحم خنزیر و سایر ما فی الایه الشریفه و مال ایتام و قذف محصنات (۶۳) و شرب خمور و مسکرات و ارتکاب سرقه و بیسر (۶۴) و لواطه و زنا و ربا و ربا و اقسام حرام و یاس من روح الله و امن لمکرالله و سحر و عقوق (۶۵) و یمین غموس (۶۶) و نقض عهد و خلف و عد و منع زکوة و ماعون و ترک صلوة و ما فرض الله و نکاح امهات و سایر من فی الایة المقدسه و رؤیت عورات اجنبیه و کتمان شهادت و شهادت زور و تصرف مال غیر و کذب مطلق و کذب علی الله و علی حجج الله و غیبت و بهتان و تکذیب [ناخوانا: انبیاء] و وجود (۶۷) [ناخوانا: اوصیاء علیهم صلوات الله والتحایا] و رکوب (۶۸) «فواحش مظهر منها و ما بطنه [قرآن: اعراف/ ۳۳] و تطفیف کیل (۶۹) و حیف و صیت (۷۰) و خدعه و خیانت و لهور و لغو و ترمیر (۷۱) مزامیر (۷۲) و معارف و فحشا و منکر و بخی و انتهاک (۷۳) معاصی و اصرار صغایر (۷۴) و سایر مایکون من هذا القبیل، منع و زجر نماید و در جمیع امور متابعت شریعت غراه [ناخوانا: نبوی] و ملت زهرا [ناخوانا: اثنی عشری] نموده طریق سلوک مشایخ عظام سلسله مقدسه مصطفوی را شعار خود سازد سبیل طالبان خلافت پناه مشارالیه آنکه او را خلیفه خود و نصب کرده نواب همایون ما دانسته بدستور پدران اطاعت و متابعت شرعی و حسابی مومی الیه بجا آورند و از سخن و صلاح حسابی او بیرون نرفته اوامر و نواهی مشروعه او را مطیع و متقاد باشند و احدی از خلیفه‌ها در میان طالبان قدیمی خلاف پناه مومی الیه مدخل ننموده بمشارالیه متعلق داند بعهده حکام و تیولداران و داروغگان ولایت مذکوره که در [این باب امداد خلیفه مزبور بتقدیم رسانیده اعزاز و احترام خلیفه مزبور را لازم دانند و هر ساله شجره مجدد طلب ندارند و در عهده شناسند

تحریراً فی شهر ربیع الاول ۱۰۹۹.



یادداشت‌ها:

- ۱- سیوری این موضوع را از مشکلات و در نهایت از ناکامیهای اسماعیل یکم قلمداد می‌کند، نگاه کنید؛ راجر سیوری، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲)، ص ۳۰.
- ۲- تذکرة الملوك در میان سالهای ۱۱۳۷ تا ۱۱۴۲، یعنی ایام تسلط افغانها، تألیف شده است. نگاه کنید: مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکرة الملوك، ترجمه مسعود رجب‌نیا، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸)، ص ۱۱۳. محمدتقی دانش‌پژوه «دستور الملوك» را «کتاب بخش‌نامه ماندنی» می‌داند که «شاید در آغاز دوران صفوی» به نگارش درآورده بودند اما در زمان هر یک از شاهان بار دیگر آن را بازنویسی می‌کردند، آنچه اکنون در دست است محمد رفیع انصاری مستوفی الممالک در زمان شاه سلطان حسین و به نام او تألیف کرده است، نگاه کنید: محمدتقی دانش‌پژوه، «دستور الملوك میرزا رفیعا و تذکرة الملوك میرزا سیماء» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی [تهران] سال شانزدهم، ش ۶ و ۵، ص ۴۸۲.
- ۳- میرزا سیماء، تذکرة الملوك، به کوشش سیدمسعود دبیر سیاتی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸)، ص ۱۱۸. در زمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان جای حلقه ذکر صوفیان محلی به نام «طلاس خانه» بود. نگاه کنید: نصرالله فلسفی، زندگی شاه‌عباس اول، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۴)، ج ۱ و ۲، ص ۲۳۹.
- ۴- محمدتقی دانش‌پژوه (به کوشش)، «دستور الملوك میرزا رفیعا»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی [تهران]، سال شانزدهم (۱۳۴۸) شماره دوم، ص ۳۰۹. در این اثر درباره پیشینه منصب خلیفه‌الخلافا می‌نویسد: «در زمان ... شاه اسماعیل که مرشد طالبان بوده چون مشاغل سلطنت مانع ارشاد مریدان بوده خلیفه تعیین فرموده بودند که در توجید خانه مبارکه به نهایت مرشد کامل به هدایت و ارشاد صوفیان و طالبان قیام نمایند، در صورتی که به‌طور قطع در دوره صفوی و پیش از آغاز سلطنت اسماعیل یکم و در طول فعالیت طریقت عنوان خلیفه‌الخلافا وجود دارد و در نقش نایب مرشد کامل ایفای نقش می‌کرده است. نگاه کنید: همانجا، ص ۱۳۷. در این راستا، افزودنی است که سیوری عنوان خلیفه‌الخلافا را خاص دوره صفوی نمی‌داند و به نقل از جامع مفیدی می‌نویسد: در سده نهم ه. قی شاه نورالدین نعمت‌الله ولی شخصی به نام باباجاجی نظام‌الدین کبجی را به منصب خلیفه‌الخلافا فرقه نعمت‌اللهی منصوب کرد. نگاه کنید:
- Roger M. Savory, «The office of Khalifat al-khulafa under the saffvids», Studies on the History of Safawid Iran, london, 1987, p.497.
- ۵- ولادیمیر مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکرة الملوك، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ص ۱۰۵-۱۰۴. مینورسکی منصب خلیفه‌الخلافا را «آثاری از تشکیلات اوایل سلطنت صفویه [می‌داند] که بسیار شبیه سازمان حکومتی ابتدای تک حزبی [توتالیتر] است. همانجا، ص ۱۰۳. سیوری کوشیده است در مقاله زیر، شباهتهای دولت صفوی را با یکی از این حکومت‌های توتالیتر نشان دهد، نگاه کنید:
- Roger M. Savory, «Some Reflections on Totalitarian Tendencies in the Safavid State», in Studies on the history of Safawid Iran, London, 1987, P.226.
- ۶- غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی خواندیمیر، تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، به کوشش محمد دبیرسیاتی (تهران: خیام، ۱۳۶۲)، ج ۴، ص ۴۴۸.
- ۷- تاریخ عالم‌آرای صفوی، به کوشش یدالله شکری (تهران: اطلاعات، ۱۳۶۲)، ص ۴۱. قابل ذکر است که اسماعیل به همراه افرادی از اهل اختصاص، از جمله حسین بیگ‌الله و خلیفه‌الخلافا به گیلان آمده بود، نگاه کنید: همانجا، ص ۳۹.
- ۸- قاضی احمد بن شرف‌الدین حسینی قسی، خلاصه‌التواریخ، به کوشش احسان اشراقی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۳)، ج ۱، ص ۴۹. که ظاهراً اسماعیل هیچ یک از نظرات اطرافیان را در آن جلسه نپذیرفت، نگاه کنید: تاریخ حبیب‌السیر... ج ۴، ص ۴۵۳.
- ۹- تاریخ حبیب‌السیر، ج ۴، ص ۱۴۹۳. حسن بیگ روملو می‌نویسد اسماعیل در همان سال «تولیت نجف اشرف را با حکومت بعضی از بلاد عراق عرب» به سیدمحمد کمونه داد و «ایالت بغداد را با توابع به خادم بیگ امیر دیوانی ارزانی داشت» او را خلیفه‌الخلافا سلب فرمودند، نگاه کنید: حسن بیگ روملو، احسن‌التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوائی (تهران: بابک، ۱۳۵۷)، ص ۱۲۷. در همین اثر به دفعه خلیفه‌الخلافا در حفظ جان اسماعیل اشاره می‌کند. همانجا، ص ۴۲.
- ۱۰- احسن‌التواریخ، ص ۱۷۷-۱۷۵. نورعلی خلیفه در ادامه نبرد با نیروهای عثمانی کشته شد، همانجا، ص ۲۰۱.
- ۱۱- احسن‌التواریخ، ص ۱۳۴۵. برای آگاهی از دیگر مأموریت‌های نظامی وی نگاه کنید: همانجا، صفحات ۴۴-۴۳، ۳۳۱، ۳۲۲. در نهایت نیروی در درگیری با ازبکان امیر شد و به دستور عبدالله‌خان ازبک کشته شد، نگاه کنید: احمد غفاری فردینی، تاریخ جهان‌آرا (تهران، ۱۳۴۲) ص ۲۹۲.
- ۱۲- خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۲۴۶.
- ۱۳- احسن‌التواریخ، ص ۳۴۹.
- ۱۴- همانجا، ص ۲۵۵.
- ۱۵- تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۸۷.
- ۱۶- چنان که در درگیری میان طایفه افشار و ذوالقدر، همسایب آنها را «به لطف و عنف ملامت نموده و از این رو شاه‌قلی خلیفه ذوالقدر و شاه‌قلی سلطان افشار عهد نمودند که مدت عمر با یکدیگر در مقام خلاف و نفاق نباشند»، نگاه کنید: احسن‌التواریخ، ص ۴۰۸.
- ۱۷- احسن‌التواریخ، ص ۳۵۷، خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۲۶۶.
- ۱۸- زین‌العابدین علی (عبدی بیگ) نویدی شیرازی، تکملة‌الاخبار، به کوشش عبدالحسین نوائی، (تهران: نس، ۱۳۶۹)، ص ۹۶-۹۵. احسن‌التواریخ، ص ۴۰۸.
- ۱۹- خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۳۲. و می‌افزاید میرزا عطاء‌الله از سوی وی «وزیر آنجا بود».
- ۲۰- همانجا، ج ۱، ص ۳۳۶. هم‌چنین شاه‌قلی خلیفه در استقبال از همایون پادشاه هند حضور داشت، نگاه کنید: احسن‌التواریخ، ص ۴۰۱. در گردآوری سپاه و مأموریت نظامی از شاه‌قلی خلیفه یاد می‌شود، نگاه کنید: طهماسب بن اسماعیل صفوی، تذکرة شاه طهماسب، به کوشش امیرالله صفوی، (تهران، ۱۳۶۲)، ص ۳۹ و ۲۶.
- ۲۱- خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۵۶۲.
- ۲۲- همانجا، ج ۱، ص ۵۸۱.
- ۲۳- خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۱-۱۲. در همین متن که خلیفه از طهماسب به عنوان «پادشاه و مرشد من» یاد می‌کند.
- ۲۴- تکملة‌الاخبار، ص ۲۷۶. تاریخ جهان‌آرا، ص ۲۸۸.

۲۵- احسن التواریخ، ص ۳۸۲.

۲۶- خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۳۸.

۲۷- همانجا، ص ۴۷۱.

28 - Savory, «Khalifat Al-Khulafa ...» P. 497

۲۹- خلیفه انصار فراداغلو از سوی نهماب وظیفه قلعه فقهیه را به عهده داشت. در این قلعه اسماعیل دوم به مدت بیست سال محبوس بود. نگاه کنید: محمد بن هدایت الله افوشتهای نظری، نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار، به کوشش احسان اشرفی، (تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰)، ص ۲۱.

۳۰- حسین میرجعفری، مجید هاشمی اردکانی، «فرمان شاه طهماسب صفوی به مولانا رضی الدین محمد»، مجله بررسیهای تاریخی، سال نهم (خرداد و تیر ۱۳۵۳)، شماره ۲، ص ۹۹-۱۰۱.

۳۱- همانجا، ص ۹۸.

۳۲- افزون بر این، والتر هیتس اشاره می‌کند که حسین قلی خلیفه در سال ۹۷۹ و در جریان تعقیب دربار مفقود شدن شمشهای طلا و نقره در قلعه فقهیه از اسماعیل میرزا حمایت کرد. هیتس از او به عنوان «مراد صوفیان آسیای صغیره» یاد میکند که «بیرنگ باز و نیرومند» بود. نگاه کنید: والتر هیتس، شاه اسماعیل دوم صفوی، ترجمه یکاوس جهاننداری، (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱)، ص ۵۷ و ۶۶ و ۶۲.

33 - Savory, «Khalifat Al-Khulafa ...» P.498-500

محور و تأکید سخن نویسنده در این مقاله درباره حسین قلی خلیفه روملو و اسماعیل دوم است. نصرالله فلسفی معتقد است از زمان اسماعیل دوم، عنوان صوفی مفهوم مشخص‌تر و محدودتری یافت و بیشتر به خانواده‌هایی از طوایف قزلباش که در سابقه صوفیگری و ارادت و خدمت به خاندان صفوی از دیگران ممتاز بودند تعلق گرفت. به همین سبب صوفیان بیشتر از طوایف روملو و شاملو و قاجار بودند، نگاه کنید: نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱ و ۲، ص ۲۳۵.

۳۴- همانجا، ج ۱ و ۲، ص ۸۱۵.

۳۵- همانجا، ج ۱ و ۲، ص ۲۳۹.

۳۶- اسکندریبیک زکمان نشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰)، ص ۸۱-۸۲.

۳۷- نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱ و ۲، ص ۲۴۰.

۳۸- حسین میرجعفری، مجید هاشمی اردکانی، «فرمان شاه طهماسب صفوی به مولانا رضی الدین محمد»، ص ۹۹.

۳۹- ژان شاردن، سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۵)، ج ۸، ص ۶۵-۲۳۱.

۴۰- به اینگونه فرمانها که درباره انتصاب خلفا و تعیین وظایف آنها صادر می‌شد، و به دوره صفویه منحصر بوده‌اند، عنوان «شجره» اطلاق می‌شده است، که در مقررات و ضوابط تنظیم آنها با آنچه در سایر اقسام فرامین دوره صفویه می‌بینیم تفاوت‌هایی خاص وجود داشته است. نگاه کنید: حسین میرجعفری، مجید هاشمی اردکانی، «فرمان شاه طهماسب صفوی به مولانا رضی الدین محمد»، بررسیهای تاریخی، ص ۱۰۱.

۴۱- این فرمان با استنساخ ابراهیم دهگان و به همت ایرج افشار در اثر زیر به چاپ رسیده است: «فرمان خلیفه الخلفا سید ابراهیم از شاه سلطان حسین صفوی»، [در بخش اسناد] راهنمای کتاب سال دوازدهم (فروردین و اردیبهشت، ۱۳۴۸)، شماره‌های ۱ و ۲، ص ۱۸۱-۱۷۹.

۴۲- این سند با شماره تنظیم ۱۳۰۱۱ و شماره پاکت ۵۶ در سازمان اسناد ملی ایران نگهداری می‌شود، متن بازنویسی شده این سند در ادامه همین نوشته می‌آید.

۴۳- این سند با شماره تنظیم ۱۳۰۱۱ و شماره پاکت ۵۷ در سازمان اسناد ملی ایران نگهداری می‌شود، متن بازنویسی شده این سند در ادامه همین نوشته می‌آید.

۴۴- سند «فرمان خلیفه الخلفا سید ابراهیم از شاه سلطان حسین صفوی»، در سند دوره سلیمان نیز با اندک اختلافی در تعابیر همین مضمون آمده است.

۴۵- «فرمان خلیفه الخلفا سید ابراهیم ...»، راهنمای کتاب، همانجا، ص ۱۸۱.

۴۶- «دستورالملوک میرزا رفیعا»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی [تهران]، ص ۳۰۹.

۴۷- مهر این سند ناخواناست. اما با توجه به سجع مهرهای بیجا مانده از دوره عباس دوم و به قریبه توسط آقایان علی کریمی‌ان و محسن روستایی از کارشناسان سازمان اسناد ملی، عبارت مذکور تشخیص داده شده، از ایشان سپاسگزارم.

۴۸- یساق: دیوان، دربار؛ معانی واژه‌ها از فرهنگ معین است.

۴۹- اتقان: استواری.

۵۰- وحیق: خالص، ناب.

۵۱- قویم: راست و درست، استوار.

۵۲- منهج: راه آشکار و گشاده.

۵۳- غوایت: گمراهی، بیراهی.

۵۴- مستحتم: ترغیب‌کننده، مشوق، مستحث.

۵۵- تضحیح: پاکیزه کردن، خالص کردن.

۵۶- استمهال: مهلت خواستن، درنگ خواستن.

۵۷- وهاج: فروزنده.

۵۸- مستونات: وارد شده در سنت، سنت شده.

۵۹- یوم الحصاد: هنگام درو.

۶۰- ماعون: آنچه از آن کسکه جویند و سود برند. زکات، اسباب‌خانه.

۶۱- اصطناع: نیکویی کردن، مقرب ساختن.

۶۲- مکیال: پیمان، مقیاس.

۶۳- قذف محضات: بزنا بازخواندن و متهم کردن زن محصنه را (دهخدا).

۶۴- میسر: قمار.

۶۵- عقوق: نافرمانی.

۶۶- یسین غموس: سوگند دروغ.

۶۷- حیجود: انکار کردن.

۶۸- رکوب: گناه ورزیدن.

۶۹- تطنیف کیل: کم پیمودن پیمان را (دهخدا).

۷۰- حیف و حییت: نادیده انگاشتن و حییت.

۷۱- تمییر: نواختن، نای زدن.

۷۲- مزاییر: یکی از اسفار تورات.

۷۳- انتهاک: زشت و آلوده شدن.

۷۴- صفایر: ج صفیره، گناه خرد.



این معجم را که بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی

بسیار از آن در این معجم آمده است و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی

از لغت‌ها و معنی‌ها و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی

همه در این معجم آمده است و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی

کسی هم در این معجم آمده است و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی

کفایت معنی‌ها و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی

معنی‌ها و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی

فصلی در این معجم آمده است و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی

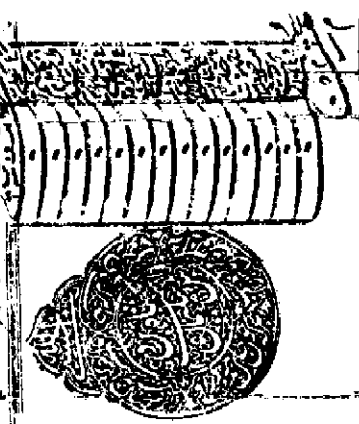
معنی‌ها و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی

معنی‌ها و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی و بعضی آن را معجم الفبایی



الحمد لله الذي خلقنا من ادم وخلق لنا فيه روحا
 وخلق لنا فيه قوة وعقل وخلق لنا فيه حياء
 وخلق لنا فيه قوة وعقل وخلق لنا فيه حياء
 وخلق لنا فيه قوة وعقل وخلق لنا فيه حياء

الحمد لله الذي خلقنا من ادم وخلق لنا فيه روحا
 وخلق لنا فيه قوة وعقل وخلق لنا فيه حياء
 وخلق لنا فيه قوة وعقل وخلق لنا فيه حياء
 وخلق لنا فيه قوة وعقل وخلق لنا فيه حياء



Handwritten text in the upper left section, starting with 'بسم الله الرحمن الرحيم'.

Handwritten text in the middle section, possibly a title or a specific heading.

Handwritten text in the lower middle section, continuing the main body of the document.

Handwritten text in the bottom section, concluding the document with a date 'سنة ۱۰۶۹'.